

# دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه یازدهم

## پنهانی الهی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه یازدهم، اختفای الهی است

بسیار خوب، حالا می‌خواهیم توجه خود را به یک مسئله فلسفی که خداباوران و به ویژه مسیحیان با آن مواجه هستند و در چند دهه اخیر از طریق کار محققى به نام شلنبرگ پدیدار شده است، معطوف کنیم و آن مسئله اختفای الهی است که برخی آن را جنبه‌ای از مسئله شر می‌دانند، برخی دیگر آن را یک مسئله صرفاً معرفت‌شناختی می‌دانند و فقط به این واقعیت مربوط می‌شود که خدا خود را واضح‌تر و وجودش را برای همه آشکار نکرده است.

آیا این یک مشکل نیست؟ و چگونه می‌توانیم این واقعیت را با این باور که ما نیز معتقدیم که خدا می‌خواهد مردم بدانند که او واقعی است، تطبیق دهیم؟ بنابراین، پیترو اینواگن مشکل پنهان بودن الهی را اینگونه خلاصه می‌کند: اگر خدا وجود داشت، دانستن این موضوع برای ما انسان‌ها بسیار مهم بود. اگر خدا وجود داشت، می‌توانست نشانه‌های روشنی از وجود خود ارائه دهد. بنابراین، اگر او وجود داشت، خدا نشانه‌های روشنی از وجود خود ارائه می‌داد.

با این حال، چنین نشانه‌های غیرقابل انکاری از وجود خدا وجود ندارد. بنابراین، دلیلی برای شک به وجود خدا وجود دارد. بنابراین، چگونه این مشکل را حل کنیم؟ با فرض اینکه همه این مقدمات صحیح باشند، این یک استدلال معتبر است، و سپس، می‌دانید، ما با نوعی اعتراض به باور منطقی به خداباوری در اینجا مواجه می‌شویم.

ون اینواگن خاطرنشان می‌کند که حتی در غیاب شر، ممکن است مشکل پنهان بودن الهی وجود داشته باشد. می‌توانید جهانی را تصور کنید که در آن هیچ‌کس مرتکب هیچ گناهی یا هیچ شر اخلاقی نشده باشد؛ هیچ دزدی، هیچ دروغی، و هیچ تجاوز یا قتلی وجود نداشته باشد. همچنین می‌توانید تصور کنید که در آن جهان هیچ رنجی وجود ندارد، مردم از نظر جسمی بیمار نمی‌شوند، هیچ سرطانی وجود ندارد، هیچ بیماری قلبی وجود ندارد.

در واقع، هیچ آسیب جسمی وجود ندارد. حتی در آن جهانی که هیچ رنج و شر اخلاقی وجود ندارد، هنوز هم می‌تواند مشکل پنهان بودن الهی وجود داشته باشد. و مردم تعجب می‌کنند که، می‌دانید، چگونه به اینجا رسیدیم؟ اگرچه بسیاری در آن شرایط هنوز به خدا اعتقاد دارند، اما هنوز هم ممکن است دیگران مطمئن نباشند.

بنابراین، به نظر می‌رسد مسئله پنهان بودن الهی از مسئله شر متمایز است. همانطور که ون اینواگن می‌گوید، در جهانی که فاقد هرگونه رنج واقعی است، مسئله پنهان بودن خدا یک مسئله صرفاً معرفت‌شناختی است. ون اینواگن این تصور را که خدا اهمیتی نمی‌دهد که چرا مردم به او ایمان می‌آورند، رد می‌کند، و این نکته‌ای است که برای او تأکید دارد و این برای حل این مسئله ضروری است.

برای خدا دقیقاً مهم است که مردم چگونه به او ایمان می‌آورند یا چرا به او ایمان می‌آورند. و بنابراین، ون اینواگن می‌گوید، معجزات فراگیر، مانند پیام‌های الهی مداوم در آسمان یا چیزی شبیه به این، فقط باعث

ایجاد باور صرف به خدا می‌شوند، نه دگرگونی شخصی. خدا به دگرگونی شخصی قابل توجه علاقه‌مند است و پنهان بودن او به این امر کمک می‌کند.

این امر چنین دگرگونی‌هایی، یا ماهیت چنین دگرگونی‌هایی را، مهم‌تر از آنچه در غیر این صورت اتفاق می‌افتاد می‌کند. محقق دیگری که در این مورد اظهار نظر کرده است، مایکل موری است. او تئودیه‌سه اراده آزاد را به این موضوع اعمال می‌کند و می‌پرسد، چه چیزی برای اراده آزاد انسان ضروری است؟ وقتی صحبت از انتخاب یا پذیرش آزادانه خدا و تصمیم به پیروی از خدا، اطاعت از او و داشتن رابطه با خدا می‌شود، شرایط لازم برای انتخاب و پیروی آزادانه از خدا چیست؟ موری خاطرنشان می‌کند که شرایط خاصی وجود دارد که باید به دست آیند، مانند، به ویژه، یا متاسفم، شرایط خاصی وجود دارد که نباید وجود داشته باشند، به ویژه اجبار، در زمینه تهدید، درست است؟ برای اینکه ما آزادانه خدا را انتخاب کنیم، نباید مجبور به انجام این کار شویم. مانند نوعی تهدید که آنقدر شدید است که واقعاً نمی‌توانیم کاری جز ایمان به خدا و پیروی از او انجام دهیم.

بنابراین، این سوال مطرح می‌شود. چه چیزی یک تهدید قابل توجه را تشکیل می‌دهد؟ و عوامل متعددی وجود دارند که با اهمیت تهدید مرتبط هستند و موری در مورد آنها بحث می‌کند، و کاری که او در اینجا به آن علاقه‌مند است این است که ببیند چگونه خدا می‌تواند تهدید جهنم، تهدید، می‌داند، رنج و عذاب شدید برای کسانی که از او پیروی نمی‌کنند را کاهش دهد. اگر او بتواند این تهدید را تا جایی که چندان قابل توجه نباشد، کاهش دهد، ما آزادی بیشتری برای انتخاب خدا خواهیم داشت.

ما چنین احساسی نخواهیم داشت و مجبور به انجام آن نخواهیم بود. بنابراین، در اینجا برخی از عواملی که با اهمیت تهدید مرتبط هستند، برجسته می‌شوند که برخی از راه‌هایی را که خداوند می‌تواند به طور بالقوه اهمیت تهدید را کاهش دهد یا از شدت آن بکاهد، برجسته می‌کنند. یکی از این عوامل به میزان درک فرد از پیامدهای تهدید به عنوان مضر برای خودش مربوط می‌شود و این فقط به قدرت تهدید مربوط می‌شود.

مورد دیگر، قریب‌الوقوع بودن تهدید است، که به میزان انتظار فرد از عواقب ناشی از شرایط خاص اشاره دارد. موری به سه روش اشاره می‌کند که می‌توانیم در مورد قریب‌الوقوع بودن تهدید صحبت کنیم. یکی قریب‌الوقوع بودن تهدید احتمالی است؛ اگر من، می‌دانید، به خدا روی نیاورم، چقدر احتمال دارد که عواقب آن به دنبال داشته باشد؟ قریب‌الوقوع بودن تهدید زمانی، می‌دانید، این اتفاق چقدر زود پس از طرد من از خدا رخ خواهد داد، و قریب‌الوقوع بودن تهدید معرفتی، که به میزان واضح و بدون ابهام بودن تهدید مربوط می‌شود، و در نهایت، در نظر گرفتن پی‌بندوباری فرد تهدید شده وجود دارد، و این به میزانی مربوط می‌شود که فرد تهدید شده احتمالاً رفاه خود را نادیده می‌گیرد.

اگر شخصی واقعاً به سرنوشت خود اهمیت ندهد، پس، می‌دانید، هیچ تهدیدی برای رنج نهایی قرار نیست تأثیر زیادی بر او بگذارد، بنابراین این راهی برای کاهش تهدید خواهد بود، اطمینان حاصل کردن از اینکه مردم واقعاً به سرنوشت نهایی خود اهمیت نمی‌دهند. بنابراین، اینها متغیرهای مختلفی هستند که موری در مورد اهمیت تهدید بحث می‌کند. اکنون موری نتیجه می‌گیرد که میزان اجبار در یک تهدید با قدرت و قریب‌الوقوع بودن تهدید نسبت مستقیم و با پی‌بندوباری فرد تهدید شده نسبت معکوس دارد.

هرچه قدرت تهدید بیشتر باشد، تهدید قریب‌الوقوع‌تر است، سپس درجه اجبار افزایش می‌یابد. هر چه فرد پی‌بندوبارتر باشد، درست است، کمتر به رفاه نهایی خود اهمیت می‌دهد، و هر چه اجبار کمتر باشد، بیشتر به رفاه خود اهمیت می‌دهد، و هر چه تهدید بیشتر باشد، کمتر اهمیت می‌دهد، تهدید کمتر است. بنابراین، برای اینکه آزادی انسان در مواجهه با تهدید جهنم برای زندگی شروانه امکان‌پذیر باشد، این تهدید باید به نحوی کاهش یابد، و بنابراین کدام یک از این سه عامل می‌تواند برای کاهش اهمیت تهدید کاهش یابد؟ بنابراین، آیا قدرت تهدید همان چیزی است که خدا برای کاهش اهمیت تهدید انتخاب کرده است؟ موری خاطرنشان می‌کند که نه.

لعنت ابدی، تهدید به لعنت ابدی، به همان اندازه که یک تهدید می‌تواند قوی باشد، درست است؟ شما می‌توانید کسی را که دوست ندارید، مثلاً با یک دعوی حقوقی تهدید کنید، یا او را با مثلاً با مشت فیزیکی تهدید کنید، اما هیچ انسانی توانایی تهدید کسی را با لعنت ابدی ندارد، اما خدا این کار را بارها در کتاب مقدس انجام داده است، بنابراین او این مسیر را انتخاب نکرده است. در مورد پی‌بندوباری تهدیدشوندگان چطور؟ آیا خدا آن را طوری ساخته است که مردم واقعاً به رفاه نهایی خود اهمیت ندهند؟ نه، ما به رفاه نهایی خود اهمیت می‌دهیم، و حتی اگر خدا این کار را می‌کرد، غیرمسئولانه بود زیرا نگرانی برای وجود خود، برای رفاه خود، یک خیر و فضیلت است. بنابراین، در مورد قریب‌الوقوع بودن تهدید چه؟ قدرت تهدیدشونده و پی‌بندوباری تهدیدشوندگان، اگر آنها را طوری تنظیم نکرده باشد که اهمیت تهدید کاهش یابد، باید به قریب‌الوقوع بودن تهدید مربوط باشد.

در مورد قریب‌الوقوع بودن تهدید احتمالی چطور؟ خب، نه، در کتاب مقدس واضح است که عذاب در جهنم، برای کسانی که شرور هستند و خدا را رد می‌کنند، قطعی است. این قطعاً در کتاب مقدس واضح است بنابراین اینگونه نیست که خدا اهمیت تهدید را کاهش داده باشد. در مورد اهمیت تهدید زمانی چطور؟ موری خاطر نشان می‌کند که این تا حدودی مرتبط است زیرا افرادی که نافرمان و شرور هستند بلافاصله به جهنم انداخته نمی‌شوند.

هنوز وقت هست، هنوز وقت داریم، نمی‌دانیم چقدر وقت داریم. این موضوع نوعی عدم قطعیت در مورد میزان کاهش تهدید صرفاً با ملاحظات زمانی ایجاد می‌کند. اما از آنجا که مردم بلافاصله به جهنم انداخته نمی‌شوند، این تهدید را کمی کاهش می‌دهد.

اما نه به اندازه این عامل سوم، که موری بر آن تمرکز می‌کند، روش کلیدی است که خدا از طریق آن اهمیت تهدید را کاهش می‌دهد، و آن قریب‌الوقوع بودن تهدید معرفتی است. به گفته موری، این وسیله‌ای است که خدا از طریق آن، اجبار ناشی از اهمیت تهدید را کاهش می‌دهد. خدا با پنهان کردن خود، تهدید را از نظر معرفتی مبهم می‌کند.

بنابراین، این نتیجه استدلال موری در اینجا است: به نظر می‌رسد که پنهان بودن الهی، هدف حیاتی حفظ آزادی انسان برای اطاعت یا نافرمانی را دنبال می‌کند. این واقعیت که خدا پنهان است، یا حداقل تا حدودی پنهان است، ابهام خاصی در مورد وجود او وجود دارد که تهدید مجازات نهایی در جهنم را به اندازه‌ای کاهش می‌دهد که کسانی که خدا را انتخاب می‌کنند، می‌توانند آزادانه‌تر این کار را انجام دهند. آنها دقیقاً به این دلیل که خدا تا حدی پنهان است، کمتر مجبور به این کار هستند.

بنابراین، این یک روش جالب برای نگاه کردن به آن است. چه کسی ذهن خدا، آنچه را که او فکر می‌کرد یا چرا اینطور است، می‌داند؟ همانطور که اشعیا نبی می‌گوید، مطمئناً شما خدایی هستید که خود را پنهان می‌کند این درست از دهان یک پیامبر عهد عتیق آمده است و فرضیه همه اینها را تأیید می‌کند که خدا تا حدی، شاید تا حد قابل توجهی، پنهان است.

اما تا جایی که به موری مربوط می‌شود، این یک مزیت خواهد بود. این امر اهمیت تهدید را کاهش می‌دهد و بنابراین، آزادی انسان را در انتخاب خدا محافظت یا تضمین می‌کند. اکنون، محقق به نام لاورینگ در این مورد اظهار نظر کرده و رویکرد موری را در اینجا نقد کرده است.

او می‌گوید که رویکرد موری در نهایت شکست می‌خورد و در واقع زمینه را برای این نتیجه فراهم می‌کند که خدا وجود ندارد. و استدلال لاورینگ اینگونه پیش می‌رود. ابتدا، او استدلال موری را خلاصه می‌کند.

اساساً این را می‌گوید. اولاً، ما توانایی ایجاد شخصیت‌های اخلاقی مهم را داریم. ثانیاً، اگر خدا پنهان نباشد، ما توانایی ایجاد شخصیت‌های اخلاقی مهم را نداریم، زیرا مجبور خواهیم بود همانطور که هستیم باور و عمل کنیم.

بنابراین، خدا باید پنهان باشد تا چنین رشد اخلاقی ممکن شود. حال، به گفته لاورینگ، موری چند فرض کلیدی فرااخلاقی را مطرح می‌کند. یکی از آنها این است که بین اخلاق و فرامین خدا رابطه‌ای متقابل وجود دارد.

و دوم اینکه، جایگاه اخلاقی اعمال توسط باورهای انسان‌ها تعیین نمی‌شود. به گفته لاورینگ، اگرچه مجبور بودن یکی از راه‌های از دست دادن توانایی توسعه شخصیت اخلاقی مهم است، اما تنها راه نیست. بنابراین، او تصدیق می‌کند که موری درست می‌گوید که اجبار یا الزام، توانایی ما را برای توسعه یک شخصیت اخلاقی خوب به خطر می‌اندازد.

اما این اتفاق می‌تواند از راه‌های دیگری هم رخ دهد، و اگر رویکرد موری را در پیش بگیرید، او می‌گوید یکی از آن خطرات دیگر در این زمینه پدیدار می‌شود. لاورینگ می‌گوید راه دیگری که ممکن است توانایی خود را برای پرورش شخصیت اخلاقی مهم از دست بدهید، از طریق چیزی است که او آن را جهل غیرقابل سرزنش نسبت به جایگاه اخلاقی اعمال می‌نامد. اگر به شیوه‌ای غیرقابل سرزنش در مورد چگونگی زندگی خود ناآگاه باشید، قادر به پرورش یک شخصیت اخلاقی مهم نخواهید بود.

به عبارت دیگر، انتخاب آزادانه بین اعمال خوب و بد، شرط لازم اما نه کافی برای پرورش شخصیت اخلاقی است. شرط لازم دیگر، نیت انتخاب اعمال خوب از نظر اخلاقی است. و هیچ کس نمی‌تواند قصد انجام عمل خوب را داشته باشد اگر نداند خیر چیست، درست است؟ بنابراین، شما باید بدانید خیر چیست.

به گفته لاورینگ، چیزی که موری از دیدن آن قاصر است این است که اگر فردی به طور غیرقابل انکاری از درست و غلط بودن اعمال خود بی‌اطلاع باشد، توانایی رشد اخلاقی را نخواهد داشت. زیرا آگاهی از خوب و بد برای نیت اخلاقی ضروری است. اما اگر خدا پنهان باشد، نکته کلیدی این است: اگر خدا پنهان باشد، برخی از مردم به طور موجهی از اعتقاد به خدا دست می‌کشند و بنابراین به طور غیرقابل انکاری از خوبی غافل می‌شوند.

آنها به پوچ‌گرایان اخلاقی تبدیل خواهند شد. بنابراین، کل این ایده پنهان بودن الهی، همانطور که با یک دست می‌دهد، با دست دیگر نیز می‌دهد. شاید، می‌دانید، فرض کنید که با کاهش اهمیت تهدید، اجبار را کاهش می‌دهد، اما در عین حال نوعی اطمینان یا اعتماد به نفس در مورد اینکه خیر اخلاقی چیست را نیز از بین می‌برد.

به عبارت دیگر، مردم قادر نخواهند بود قصد انجام اعمال خوب را داشته باشند زیرا باور نخواهند کرد که هیچ عمل واقعاً خوبی وجود دارد و بنابراین، قادر به رشد اخلاقی نخواهند بود. بنابراین، به گفته لاورینگ، موری نمی‌تواند هر دو حالت را داشته باشد. لاورینگ نتیجه می‌گیرد که اگر خدا پنهان باشد، ما توانایی توسعه شخصیت‌های اخلاقی مهم را نداریم و این یک فقدان وحشتناک است.

بنابراین، از آنجا که هم پنهان بودن و هم پنهان نبودن خدا مستلزم این است که ما نتوانیم شخصیت‌های اخلاقی مهم را پرورش دهیم، پس تناقض با گزاره اول مبنی بر اینکه می‌توانیم شخصیت‌های اخلاقی مهم را پرورش دهیم، اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، لاورینگ نتیجه می‌گیرد که خدا وجود ندارد. این واقعاً به نوعی استدلال برای الحاد تبدیل می‌شود.

خب، ما در پاسخ به این استدلال چه می‌توانیم بگوییم؟ خدا چطور می‌تواند مطمئن شود که مردم خیر اخلاقی را می‌دانند، بدون اینکه خودش را آنقدر واضح و آشکار بیان کند که ما مجبور به انتخاب او شویم؟ ما غرق در واقعیت خدا هستیم و بنابراین، هیچ آزادی واقعی برای انتخاب او نداریم. خدا چطور می‌تواند این کار را انجام دهد؟ و چیزی هست که لاورینگ نادیده می‌گیرد و به نظر من پاشنه آشیل استدلال اوست، و آن اساساً ایده قانون طبیعی است، که یک موضوع کاملاً واضح در کتاب مقدس است که خدا درک اولیه‌ای از درست و غلط، و اینکه خوبی چیست را بر قلب انسان حک کرده است. او این را در فهم انسان تنیده است تا مردم اساساً تفاوت بین درست و غلط، خوب و بد را درک کنند.

شما حتی برای دانستن درست و غلط اساسی، تفاوت بین فضیلت و رذیلت، خوب و بد، و خیر و شر، به وحی کتبی از جانب خدا نیاز ندارید. بنابراین، لاورینگ این را رد می‌کند. او به طور خلاصه به آن می‌پردازد، اما پس از بررسی تنها یک نسخه از آن رویکرد، که دریافت وحی الهی در مورد حقیقت اخلاقی از طریق نظم طبیعی است، آن را خیلی عجولانه رد می‌کند.

اما باز هم، چرا خدا نمی‌تواند، از طریق روشی که ذهن انسان را ساخته است، نوعی درک از درست و غلط را، در سیستم عامل ما، ساختار شناختی ما، ایجاد کند؟ بنابراین این چیزی است که من آن را می‌نامم، می‌دانید فکر می‌کنم این یک دیدگاه کاملاً سراسرست و قابل قبول است. این احتمال که خدا به همه مردم آگاهی ذاتی از حقیقت اخلاقی اساسی از طریق وجدان یا قانون خدا که بر قلب نوشته شده است، داده است. بنابراین، این انتقادی است که من علیه استدلال لاورینگ مطرح می‌کنم. بنابراین، این کمی در مورد پنهان بودن الهی است.

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس خود در مورد فلسفه دین است. این جلسه 11، پنهان بودن الهی است.